

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث درباره این حدیث لا ضرر بود و مصادری که دارد و همچنین مسئله متن حدیث و اختلافی که در نقل متن هست. تا اینجا یک مقداری از کلمات اهل سنت را که زیر بنا است چون ما عرض کردیم کرارا غیر از اینکه حالا جهت اطلاع بر فکر آنها غالبا احادیث آنها تأثیرگذار است در کیفیت صدور روایات ما. و سعی ما هم همین است که یک ربطی ایجاد کنیم بین احادیث آنها و آنچه که آنها فعلا موجود دارند با آنچه که ما داریم. این طور نیست که جدا جدا باشد.

این جور مسائل طبیعت این جور مسائل جوری است که نمی شود جواب داد بله نمی شود گفت نه. چون این مسائلی است که منتهی به حدس می شود عده ای قبول می کنند عده ای نمی کنند. خود این برخورد با این مسائل خیلی مهم است که انسان چطور باشد. عرض کنم که لذا زمینه روایات اهل سنت را جوری مطرح می کنیم که وضع روایات ما هم روشن شود. وضع روایات ما زمینه های تاریخی اش و جهات دیگرش روشن شود. عرض کنم در این مقداری که تا اینجا الآن ما خواندیم خبر یک متن صحیح صحیح نبود. و نکته ای را که تا اینجا به اصطلاح به او رسیدیم شخصی به نام واسع بن حبان یا از جابریا از ابی لبابه نقل کرده است. از ابی لبابه لا ضرر فی الاسلام و لا ضرار. البته این روایت ابی لبابه را شاید یک بار دیگر بخوانیم به یک مناسبت دیگری. روایت ابی لبابه را. چون روایات لا ضرر و لا ضرار به طور طبیعی که الآن در کتب ما موجود است مخصوصا در کتب شیعه بعضی هایش با قصه روبه رو است بعضی هایش ادم می تواند شأن نزولش را حس کند. بعضی هایش نه قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار. چیزی همراهش ندارد. آن وقت آن مواردی را که ما به اصطلاح می خواهیم بگوییم مثلا یا تطبیق شده است یا موردی ذکر شده است این هم به دو سه قسم می کنیم که انشاء الله در مراحل بعدی توضیح می دهم. این روایاتی که تا اینجا الآن خواندیم روایاتی است که عنوان ندارد فقط عنوان لا ضرر و لا ضرار دارد البته آن حدیث ابی سعید یک زیادی هم داشت. من ضرر ضرره الله و من شق شقه الله علیه. اما مطلبی نداشت که تطبیق کند. آن وقت در این روایت ابی لبابه لا ضرر فی الاسلام و لا ضرار. تعبیر این است. همین شخص این را از جابر بن عبد الله نقل کرده است به نقل طبرانی قال قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. این متن فی الاسلام در حقیقت در این دو روایتی است که از واسع بن حبان آمده است که کلمه فی الاسلام به آن اضافه شده است. در بقیه متون نیامده است. آن وقت خواهی نخواهی در فرض کنید بعضی از کتب لغت چون این متن آمده است و در کتب فقه بیشتر همین متن فی الاسلام ذکر شده است. با متن فی الاسلام. یک مقداری مخصوصا اخیرا به خاطر اشکالات مرحوم آقای شیخ الشریعه

.....

که این کلمه فی الاسلام در نهاییه ابن اثیر آمده است و نمی دانیم که این زیادی را ایشان از کجا آورده است. حضرت استاد در این کتاب لا ضرر سعی کرده اند مثلاً بگویند در کتب فقهی است در چه هست در بعضی کتب حدیث در لغت است. خوب است بهر حال مجموعه کار مراجعه کنید ما چون از آن راه وارد نمی شویم راه دیگری داریم. آن که به ذهن خود من می رسد این است که حدیث فی الاسلام یعنی متن فی الاسلام به خاطر وجود بعضی از قضات و فقها چون دقت کنید امروزه در مقامات علمی این طوری است که وقتی یک مطلبی گفته می شود مصدرش را می گویند. و لذا جایی که خودش گفته است و کسی به عهده ندارد تصریح می کند. اینجا هم عرض می کنم خدمتان این فکر خودم است. این از کسی نقل نشده است. نه از شیعه نقل شده است نه از سنی. آنچه که هست این است فی الاسلام اینجا آمده است آنجا نیامده است در کتب لغت آمده است در کتب حدیث آمده است. آن که خود من استظهار کردم اینکه متن فی الاسلام از قرن دوم از روایتی که توصیف شده اند به قاضی یا فقیه این اضافه شده است. متن فی الاسلام لکن به طور طبیعی چون متن مشهوری هم نبوده است مثل همین طبرانی در معجم و سیوط یا وسط، به طور طبیعی خیلی مشهور نشد. یا مراسیل ابی داود به طور طبیعی مصادر دیگر معروف تر بودند. مخصوصاً به لحاظ ارزشیابی اش موطع مالک ولو مرسل نقل کرده است اما چون خود مالک شخصیت بزرگی است لذا این متن خیلی جا نیفتاد. و لذا یک نتیجه گیری ای که من عرض کردم بله در بعضی از کتب لغت هست اما اصولاً در کتب لغت که متعرض شده اند همان لا ضرر و لا ضرار است. در کتب حدیث هم غالباً لا ضرر و لا ضرار است. و در کتب فقه غالباً لا ضرر و لا ضرار فی اسلام است. یعنی این متنی که به لحاظ حدیثی تاریخ روشنی ندارد این مشهورتر شد. و سرش هم عرض کردم با کلمه فی الاسلام به درد فقه خورد. اینکه می گویند ربع فقه، خمس فقه، نصف فقه، عرض کردم برای شما بعضی از اهل سنت همین حتی اخیراً از این ابازی ها به اصطلاح خوارج به قول ماها که در عمان هستند اینها هم دارند برای خودشان کتاب هایی چاپ می کنند خب اینها به لحاظ علمی خیلی ضعیف هستند. ابازی ها و خوارج فوق العاده ضعیف هستند. یواش یواش دارند حرکت هایی برای خودشان انجام می دهند یک قواعد فقهی دیدم تازگی یک نسخه ای تهیه کرده اند مال همین معاصرین نوشته است. آنجا نقل می کند که کل فقه بر لا ضرر است. جلد سومش بر چهار قاعده کبری به قول خودشان قواعد کلیه کبری دارد. یکی از آن چهار قاعده کبری لا ضرر است. نسبت به خودشان دارند زحمت می کشند. نسبت به ماها که قابل قیاس نیستند اما نسبت به خودشان خوبند.

عرض کنم که این متن فی الاسلام در کتب فقه از همان اوایل و عرض کردم این متن چون یک متن فقهی بود دیگر نیاز نیست که مثلاً ما بیایم بگوییم در کتاب صدوق. صدوق هم همین متن را آورده است. لقول النبی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. حالا یک توضیحی هم راجع به این تعبیر انشاء الله عرض می کنم. البته فقیه انشاء الله عرض خواهم کرد که آن عبارت را از مصادر اهل سنت گرفته است. اصلاً

بحث آنجا از اهل سنت است. یعنی علی خلاف القاعده در فقیه جزء نوادر نادر فقیه است که بحثش حالت خلافی دارد فقه خلاف است به اصطلاح. اصولا کارشان این نیست. حتی روایات متعارض شیعه را هم نمی آورد چه برسد به خلاف. لکن چون بحث میراث اهل ملل است به این مناسبت و نحوه استدلالش هم استدلال اهل سنت است. یعنی استدلالش به این حدیث غیر از اینکه فی الاسلام را اضافه کرده است اصلا استدلالش هم به حدیث باطل است. عرض خواهیم که یکی از استدلال های باطل به حدیث آن استدلال است. یک جور معنای خاصی است. حالا توضیحاتش را الآن نمی گویم در محل خودش عرض می کنم. نحوه استدلالش به حدیث هم استدلال باطلی است که فکر نمی کنم صدوق اصلا این مسلک در استدلال داشته باشد. و الا واقعا فقاها ایشان زیر سؤال می رود. از این حرفهای پا در هوایی هست که در کتب اهل سنت آمده است. بعضی از علمایشان.

کیف ما کان هم استدلالش باطل است هم حدیثی که آورده است مال آنها است. استدلال نه استظهار. یک معنایی را از حدیث استظهار کرده است که عرض خواهیم کرد باطل است آن معنا و ذهن خود من وجود همین حبان بن بشر قاضی و حماد بن سلمه و به نظر من شاید محمد بن یحیی بن حبان هم باشد. دوسه نفری هستند که نشد امروز دوبرتبه نگاه کنم به آن نوشته های جایی که ضبط شده است که به حسب تاریخی که من دیدم حدود سالهای ۱۲۰ و ۱۳۰ این دیگر روایتش از قضات و از فقها هستند این منشأ زیادی کلمه فی الاسلام شده است. این تحلیل شخصی خودم است از کسی نقل نمی کنم. نه از سنی نقل می کنم نه از شیعه. البته عرض کردم در همین کتاب لا ضرر استاد سعی شده است چون مرحوم آقای شیخ الشریعه خیلی اصرار دارد که این لا ضرر و لا ضرار جزء احکام سلطانی است به اصطلاح بنده. به تشریع نمی خورد. فی الاسلام به تشریع می خورد. خیلی سعی کرده است به زیادی کلمه فی الاسلام حمله کند. و مصدرش را هم همین کتاب بیچاره نهاییه ابن اثیر دیده است و به ایشان خیلی حمله می کند که این زیاده مجعوله را اضافه کرده است در این کتاب. آقای استاد هم سعی کرده اند که بگویند نه جاهای دیگر هم هست. و عرض کنم تحلیل واقعی اش به نظر ما این است و لذا این حدیث بعد از قرن دوم، یعنی بعد از سالهای ۱۴۰ و ۱۵۰، دو مسیر را انتخاب می کند. در کتب حدیث و در کتب ما. بلا استثنا در کتب ما بلا استثنا در آن فی الاسلام نیست. یعنی کتب ما کتب روایی ما. اولین باری که با این فی الاسلام آورده است صدوق در فقیه آورده است آن هم به خاطر احتجاج با اهل سنت و بعد هم یک معنای باطلی را از حدیث استظهار فرمودند و بعد هم طبیعتا واضح است برای شما شیخ طوسی در خلاف این دیگر خیلی واضح است برای شما. استنادش مرحوم شیخ طوسی در خلاف اینها را چون از کتب اهل سنت است و در کتب فقهی اهل سنت جا افتاده است. علامه در تذکره و همه اینها است. و طبیعتا علمای ما هم بعدها آوردند این کلمه را دیدند که قشنگ است به بحث خودشان می خورد. چون می خواستند به لا ضرر و لا ضرار تمسک به تشریع بکنند. و اصولا از قرن دوم همین معنا اراده شد. من

باید توضیح دهم چون متأسفانه در کلمات بزرگان دیدم ملتفت آن سرّ لمّ قصه نشده اند. لذا دیروز عرض کردم مثل ابن حزم می گوید لا ضرر ثابت نیست. لکن معنایش واضح است. حدیث را اشکال می کند. لکن وقتی خوب تأمل کردند دیروز عرض کردم ایشان لا ضرر را به معنای احکام سلطانی طبیعی می داند. می گوید حدیث نمی خواهد. و شاید هم مثلاً شاید از همان روایت مالک. مالک دو قصه از عمر نقل کرده است که هر دو در مقام اجرا است دیگر. برای زمینش می خواست آب رد کند. اما آن که در فقه آمد این نبود. آن که در فقه آمد این بود که اگر وضو ضرری بود تبدیل به تیمم میشود. اگر عقد ضرری بود اگر بیع ضرری بود حق شفعه درست می کند. حق خیار درست می کند. کشاندنش به مسائل فقه. یعنی تشریع. یعنی تمام من پیروها بود به یک مناسبتی در بحث دوم عرض کردیم ما در قرآن اصلاً روح مطلب این است توجه نشده است متأسفانه. روح مطلب این بود که اسکنوهنّ من حیث سکنتم من وجدکم و لا تضاروهنّ. ناظر باشد به احکام سلطانی. توضیحش را دادم. اینها لا تضاروهنّ به همان یعنی اسکنوهنّ و لا تضاروهنّ. حالا من آنجا هم توضیح می دهم. یکی هم در ذیل آیه مبارکه «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»، بعد ذیل آیه «لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا»، اینجا بعد از اینکه حکم آمد الوالدات یرضعن آمد لا تضار. البته انصافش ظاهرش این است که بازمی خورد به مقام اجرایی. و احکام سلطانی. توضیحاتش را گفتم حالا چون می خواهم بحث لا ضرر را جداگانه بگویم انشاء الله در ذیل این. یکی هم در ذیل آیه دین که اصطلاحاً بزرگترین آیه قرآن است. و لا یضارّ کاتب. یکی هم در ذیل احکام عده است. لا تمسکوهنّ ضراراً لتعتدوا. یکی هم دین من غیر مضار. این مجموعه مواردی است در قرآن روی عنوان مضار آمده است. آن وقت این مطلب این بود که این مجموعه مثلاً پنج تا است شش تا است که آمده است البته این ماده باب مفاعله این یعنی این چیز در باب مفاعله. اما در باب ثلاثی مجرّدش در غیر از باب مفاعله اش اضطرّ آمده است باب افتعال آمده است باب افعال نیامده است اضطرّ نیامده است در قرآن. ثلاثی مجرّدش آمده است. لا یضترّکم من ضلّ. لا یضترّکم ثلاثی مجرّد و این سرّ اینکه لا ضرر و لا ضرار هم ذکر شده است روی کلمه ضرار آن ضرار حالا باید وارد بحث دیگرش بشویم که جایش اینجا نیست. انشاء الله بعد متعرض می شویم. عرض کنم خدمتتان که ضرار صحبت این بود که در قرآن چند مورد لا تضار آمده است. نفی اضرار آمده است. پیغمبر اکرم در سنتشان تعمیم دادند. تمام احکام شرعیه اگر به اضرار برسد به مضارّه برسد برداشته می شود. فرق این دو تا این است. فرق مسئله این است. اصلاً حدیث را باید این طور.

آنها وقتی خواستند این معنا را بفهمند. عرض هم کردم اصل اصل مطلبش را هم توضیح دادیم کراراً و مراراً و درست هم هست بعد از رسول الله و مخصوصاً در زمان دومی که فتوحات زیاد شد خواهی نخواهی با موضوعات جدیدی رو به رو شدند. خیلی موضوعات. آن وقت هم حتی ادعای صحابه این بود که موضوعات خیلی مهم جدید حالا مثلاً شراب خوردن. ادعایشان این است که پیغمبر حدی در

شراب نفروموندند. چون حدودی که در قرآن آمده است محدود است. حدود چهار یا پنج حد در قرآن مثل سرقت و زنا و غصب و اینها در قرآن آمده است. اینها می گفتند که نیامده است لذا در بین صحابه معروف شد که چه کار کنیم. چون می گفتند داماد عمر شراب خورده بود شوهر خواهرش و یک چیزی هم طلب کار بود می گفت اشکال ندارد کسی که با تقوا باشد هر چه بخورد اشکال ندارد. من با تقوا هستم حالا شراب خوردم چه اشکال دارد. یک چیزی هم طلب کار بود. بعد دارد که خب حضرت امیر فرمودند که نه مثلاً هشتاد تا. من کاری به قصه و صحت و ثقمش ندارم. این قصه در روایات ما هم آمده است تصادفاً. یعنی این متن در روایات ما هم آمده است و صحیح هم هست که حضرت فرمود «انه إذا شرب سکر، فاذا سکر هذی، وإذا هذی افتری، فیحد به حد المفتری»، به نظرم تقیه صادر شده است شأن ائمه اجل است یا شأن امیر المؤمنین اجل است. امیر المؤمنین می گفتند این سنت رسول الله است قبول نمی کردند. این کلام امیر المؤمنین از باب که گفت چون که با کودک سر و کارت فتاد. پس زبان کودکی باید گشاد. با عقل اینها بخواهد صحبت کند قیاس آورده است و الا شأن امیر المؤمنین اجل است که این استدلال قیاس را بفرمایند. آن وقت آن هدف چه بود؟ ارجاع شرب خمر به یکی از حدودی که در قرآن موجود است. مثلاً به حد سرقت نه. به حد زنا نه. به حد محاربه نه. این حدودی که در قرآن آمده است. به حد قذف. و حد الفریه قذف. ملحقش کرده اند به حد فریه. روشن شد؟ اینها به این اعتقاد افتادند که ما آن وقت این تدریجاً صحابه یعنی عرض کردم سریعاً در دنیای اسلام فقه خیلی سریع شکل گرفت. از همه علوم و معارف دینی فقه سریع تر شکل گرفت. تقریباً می شود گفت بعد از آن یا همراه آن تقریباً تفسیر. راجع به فهم قرآن. مسائلی مثل عقائد و آرا و اینها هم شد اما بعد تر از اینها شد. اما فقه خیلی سریعتر چون محل احتیاج مردم بود. آن وقت اینها به این احساس افتادند که خیلی جاها ما موضوعاتی داریم که احکام ندارد. مثل همین مثال که گفتم. آن وقت اینها آمدند به اصطلاح ما به وصله و پینه که اسمش شد قیاس. آن وقت ما به جای قیاس که آن زمان رأی گفته می شد اسمش را گذاشتیم فضا سازی. یعنی اگر ما پنج تا حد در قرآن پنج کیفری که در قرآن ذکر شده است داشته باشیم شرب خمر روی فضا سازی با حد قذف نزدیک تر است. اصطلاح زمان ما. الآن هم در غرب هست یک قوانینی هست بعد یک مواردی پیش می آید که نیست. این می آیند می گویند که ما این را از این فضای قانونی بهتر در می آوریم. ما در مجموعه فضای کیفری حس می کنیم شرب خمر با حد قذف نزدیکتر است. «انه إذا شرب سکر، فاذا سکر هذی، وإذا هذی افتری، فیحد به حد المفتری»، این مال حالا اسمش بعدها شد قیاس. قیاس یک نوع فضا سازی است. یکیش مسئله قیاس بود یکیش مسئله استحسان بود دیگر نمی خواهم وارد شوم. یکی از کارهایی که تدریجاً در قرن اول و دوم به آن اضافه شد مثلاً در همان قرن اول استصحاب هم اضافه شد اما اصطلاح استصحاب نبود. اما واقعش بود. مثلاً این خانم قبل از انقطاع بود حالا هم حرام است تا غسل کند. این که بعدها اسمش را استصحاب گذاشت. این خب طبیعتاً الآن هم ما روبه رو

.....
هستیم یعنی الآن هم دیگر بحث های علمی که در سطح دنیا راجع به مکتب ها فرهنگ ها می شود نمی آیند بگویند فتوای آقای خویی چیست فتوای فلان چیست. دنبال ریشه ها هستند. اگر دنبال ریشه شدند ما هم باید جواب دهیم. لذا من همیشه اصطلاحی دارم که سعی ما این است که شما را بکشیم بین صحابه. زمان صحابه هستید و مسائل مطرح شده است و صحابه و تابعین. آن زمان را باید تصویر کنید. البته خب یک مشکل بزرگ بود که چون رجوع به امیر المؤمنین نکردند مشکل از آن جا تولد پیدا کرد. این بحث خاص خودش. آن وقت در این راهی که پیش آمد این را چون من چند بار می گویم، یکی از چیزهایی که خیلی به دردشان خورد که خیلی از موضوعات را با آن حل کنند چیزی است که ما اصطلاحاً امروز قواعد کلیه می گوئیم. مثلاً گفتند فرض کنید در آوردیم خرید و فروش خمر حرام. خرید و فروش انگور به کارخانه شراب سازی. من که دارم انگور می فروشم خمر که نمی فروشم. فرض کنید گفتند لا تعاونوا علی الإثم و العداوان. اسم این شد قاعده اِثم و عداوان. خب با قاعده اِثم و عداوان مقدار زیادی از موارد را گفتند که این حرام است. این معامله تعاون اعانه بر اسم است این روشن شد؟ یکی از آنها که خیلی جا افتاد لا ضرر بود. اینکه می گوید ربع فقه اینکه می گوید خمس فقه چون این منشأ شد که خیلی از مشکلات باب فقه و این فضا سازی غیر از حالا این که از پیغمبر نقل می کردند با فضای قرآنی هم می خورد. چون در فضای قرآنی هم عده ای از موارد خوب دقت کنید من انشاء الله عرض می کنم در فضای قرآنی لا ضرر نبود این لا یضرّکم ولو ثلاثی مجرد است این غیر از لا ضرر است. این توضیحاتش بعد الآن اینجا خیلی خسته نکنم شما را.

پس این تصویر را همراهتان باشد. اینها از قرن دوم که هی فقه شروع کرد به بالندگی بیشتر و بعد رسید به اصول. اوایل قرن دوم. همان وقت هم اصول بود اما رسمی نبود و تدوین شد اینها حس کردند با این قاعده می توانند خیلی از فروع فقه را جواب دهند. در قرآن محدود بود چهار پنج مورد بیشتر نبود. بعد آمدند لا ضرر. لا ضرر به اوفوا بالعقود خورد. لا ضرر به فاغسلوا وجوهکم خورد. لا ضرر ان کنتم جنب فطهروا خورد. همین جوری تمام احکام پشت این لا ضرر آمد. یعنی این توانست در فقه تدثیر زیادی بگذارد. خب طبیعتاً چون عرض کردم اگر لا ضرر و لا ضرارتها بود همین طور که ابن حزم می گوید. می گوید ممکن است خب این بخورد به مقام اجرایی یا به احکام سلطانی. این همانی است که شیخ الشریعه می گوید. شیخ الشریعه هم از لا ضرر و لا ضرار سلطانی در آورده است. لذا ایشان اصرار دارد کلمه فی الاسلام نیست. این کلمه مجعول است اساس ندارد. چرا ایشان اصرار دارد؟ آن روح فقاهتی ایشان اصرار دارد که این کلمه نباشد. چون اگر این کلمه باشد حمل روایت بر احکام سلطانی خیلی بعید است. حمل این روایت بر احکام سلطانی خیلی بعید است. حالا ممکن است خوب دقت کنید ممکن است یک قاضی یا یک فقیه همان در اوایل قرن دوم این اضافه را روی یک نحو از اجتهاد گفته باشد. نمی دانم روشن می شود چه می خواهم بگویم؟ می گوید اگر رسول الله گفت لا ضرر و لا ضرار. رسول الله اسلام است دیگر. خواهی

نخواهی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. یعنی بعباره آخری وقتی روضه خوان ها می خواهند یک قصه ای را نقل کنند راجع به سید الشهدا یک کمی اضافه می کنند این می گویند طبیعتا وقتی طبیعتا رسول الله می فرماید لا ضرر و لا ضرار یعنی فی الاسلام. یعنی این شاهد حال بعد از اینش اهد حال شد دلیل لفظی. به آن تمسک شد باز در فقه و الا عرض کردم ما باشیم وقواعد، انصافا کلمه فی الاسلام خیلی شاهد تاریخی ندارد. و این محورش هم عرض کردیم. در اصول اگر غالبا آمده است با فی الاسلام. اما در فقه خیلی آمده است. و این هم نیست فرض کنید مثلاً فقیه را متوفی ۳۸۱ است مرحوم صدوق ما در کتاب یحیی بن الحسین که الاحکام باشد از ائمه زیدیه به آن می گویند الامام الهادی که همین زیدیه فعلی هادوی هستند. اولین کسی است از زیدیه که رفت در یمن همین سعه در همین سعه نشر و دعوت به زیدیت کرد. من چند بار عرض کردم نخستین دولت زیدیه در ایران است. یمن نیست. ۲۵۰ در شمال ایران. دومین دولت زیدیه در یمن است. و الا اولش در ایران است. لکن در یمن ماند در ایران نماند. در ایران جمع و جور شد به هم پیچید. در ایران این منطقه کلا. گاه گاهی حالا در کوه ها و مناطق روستایی چیزی شاید دانشمندی کسی قائل باشد. اما در یمن ماند. هنوز هم که هنوز کسی قائل باشد. اما در یمن ماند. هنوز هم که هنوز است زیدیه نقشی دارند در آنجا. شاید یک سوم جمعیت یمن کلا زیدی باشند. عرض کنم که ایشان هم در کتاب ال احکام دیگر من نقل نمی کنم چند جا دارد. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. این تقریباً اولین کتاب مهم فقهی شان است. هنوز هم کتاب رسمی شان است. کتاب الاحکام آنجا هم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام دارد. این شخص را معاصر با امام هادی به دنیا آمده است و معاصر در اوایل غیبت صغری است وقتی یمن رفته است. این کتاب چون فقهی است با فی الاسلام. نظر این حقیر سراپا تقصیر این است. طبیعتا از کتب لغت هم سرایت می کند مشکل ندارد. لکن خوشبختانه به خیلی از کتب حدیث سرایت نکرد. فعلاً در کتب حدیث کاملاً محدود است. این راجع به کلمه فی الاسلام اجمالاً می ماند آن قسمتش که مربوط به فقه ما می شود انشاء الله در محل خودش.

از سندهای دیگر حدیث لا ضرر و لا ضرار است که از عایشه نقل شده است که دارقطنی آورده است طبرانی آورده است البته طبرانی سندش به قاسم بن محمد عن عایشه می خورد. قاسم بن محمد خب می دانید این پدر زن امام باقر سلام الله علیه است. این پسر محمد بن ابی بکر است. محمد که شهید شد زمان امیر المؤمنین این پسرش است. این در خط فقه است و جزء فقههای سبعة مدینه است و خیلی معروف است. در ذهنم الآن نیست که قاسم بله درک کرده باشد عمه اش را چون عایشه بالأخره چیز می شود چون محمد بن علی برادر عایشه است. برادر از پدر. چون مادرش اسماء بنت امیس است. آن وقت اشکالی هم بعد گفته است راجع به سندی اش که من دیگر وارد بحث نمی شوم چون نکته خودشان. نکته عایشه در حقیقت دو نکته دارد. یکی اینکه فقیه بزرگی در مدینه مثل قاسم بن محمد از عمه خودش نقل کند. از عایشه. و نکته دیگری که در این دارد عمره عن عایشه. در دارقطنی عمره. عمره هم عرض کردم ایشان یک مجموعه

نوشتاری از عایشه داشته است. لکن این شبهه است که داخل آن بوده است یا خیر. و عرض شد که بعدها اولین کسی هم که این کار را کرد این مجموعه نوشتاری ها را عمر بن عبد العزیز دستور داد که جمع آوری کنند. یکی هم همین نوشتار عمره بود. و بعدها اینها مجموعه ای شد به نام سنن النبی یا اقصیه النبی. قضی رسول الله. کنز العمال نگاه کنید بای آنکه اگر نگاه کنید به نام اقصیه النبی. ایشان به نام اقصیه النبی زده است. و این اقصیه مختلف است. انشاء الله باز در اثنا هم صحبت می کنیم راجع به این مطلب و ائمه ما علیهم السلام به بعضی از اینها ارجاع داده اند. این هم چیز غریبی است. مثلاً فرض کنید به اقصیه النبی که مال ابی بکر بن حزم بوده است. یک روایت داریم صحیح هم هست. حضرت فرمود برو پیش بیت آل ابی بکر حزم قال عندهم صحیفه عن رسول الله. که رفتم مثلاً گفت فلان مثلاً جرح، جراحت. جراحتی که مثلاً تا مغز استخوان رسیده است. چقدرش است. دیدم اینقدر نوشته است. آدمم به حضرت گفتم حضرت گفت درست است این مطلب صحیح است. این هم یک دیدگاهی که باز ما داریم. یعنی یک نکته ای که ما داریم. مقداری از آنچه که به عنوان سنن نبی در مدینه بوده است و بعد توسط ائمه ما تأیید شده است. این هم مطلبی است که باید بررسی شود. پس بنابراین تا این جایی که الآن، البته اینها بعضی هایش نوشته است لا ضرر و لا اضرار. اصولاً در بعضی از این احادیث سابق هم دیروز عرض کردیم در احادیث هم بعضی از نسخه ها مثلاً وسائل چاپش یک جور کافی یک جور است. دارد بعضی هایش اضرار دارد بعضی هایش ضرر دارد. چون من در بحث لغوی وارد بحث ضرار می شوم آنجا توضیح می دهم که صحیحش همان ضرار است. اضرار ثابت نیست. این راجع به مطالبی بود که در میان اهل سنت بود. آنچه الآن ما جمع آوری می کنیم که بعد بینیم در روایات ما زیادتر از این یا کمتر از این است وضعش چطور است. انصافش با آن مجموعه ای که من دو سه روز است صحبت می کنم از سالهای شصت و هفتاد در مدینه حدیث مشهور است. سه تا مطلب هم راجع به این جهت نقل شده است. دو تا از عمر بود که به احکام سلطانی می خورد یکی دیگر هم بود از ابی هریره مطلبی نقل شده بود که می خورد به احکام اولیه. به تشریح. یک نکته اش این بود این حدیث لا ضرار هم معروف بود در قرن دوم هم مالک آن را در کتابش آورده است. یعنی به قدری شهرت داشت که آن را حجت می دانست. و دیگران. و از چیزهایی هم که گفته می شده است به عمره هم نسبت داده شده است. اگر عمره ثابت باشد آن هم باز قرن اول است. لکن سند می گویند روشن نیست حالا آن بحث خودشان است که می گویند سند روشن نیست. لکن اگر باشد چون کتاب عمره سنن عمره یکی از مصادر تدوین سنت فی ما بعد بود. و این خودش تأثیرگذار بود در صحت حدیث. و گاهی هم از قاسم بن محمد نقل کرده اند از عایشه دو طریق به اصطلاح. طریق قاسم ارزش فقهی اش بیشتر بود چون فقیه معروفی بود در مدینه ارزش فقهی اش بیشتر بود اما طریق عمره ارزش ضابطی اش بیشتر بود. چون نوشته بود از عایشه ضبط کرده بود. و اصولاً بعد ها به عنوان سنن عمره جا افتاده بود. از چیزهایی که در قرن دوم ظاهراً نوشتاری بوده است نوه عباده است.

این هم یک مجموعه ای را به نام اقصیه النبی در قرن دوم، ظاهرش قرن دوم است. چون مقتول در سال ۱۳۱ است. کشتش در سال ۱۳۱ است. مثلاً فرض کنید سی سال این نوشته بود فرض کنید سال صد. ظاهراً قرن دوم است. ظواهر هم نشان می دهد این هم صحیفه بوده است. البته آن چه که ما الآن چون این تکه تکه هم شده است یعنی کل اقصیه النبی ایشان یک جا کم آمده است. در مسند احمد آمده است که امروز می خوانم انشاء الله. لکن به طور کلی کم آمده است. یعنی تکه تکه آمده است. در این مقدارهایی که من دیدم. شاید چیزهای دیگر هم باشد. این مقدار ناقصی که من مراجعه کردم خودش هیچ کیفیت نمی نویسد. مثلاً می گوید این نوشتاری بود از جد من رسیده است. پدرم به من داده است. خیلی مغلف است. یعنی کیفیت کار این نوه عباده مغلق است. بهر حال شواهد خیلی واضح است که این هم یک نوشتاری بوده است. حالا به جدش نسبت می داده است. خودش جمع آوری کرده است به نقل سینه به سینه از جدش. نمی دانم این چطوری است الآن ما کیفیت، اما ظاهرش قویاً این است که در میان اهل سنت مخصوصاً در همین حرفهای بخاری دارد و حدیثه صحیفه و روایت صحیفه. یعنی این نقل نمی کند. یک نوشته ای بود هاست از جدش. آن نوشته را برداشته است و آورده است. عرض کردم این بوده است. چند بار توضیح دادیم. شبیه این قصه را به حضرت جواد در کتاب کافی نسبت داده است. کهما اصحاب ما کسی به نام محمد بن خالد سینوله اصحاب ما تعقیبش کردند کتاب ها را دفن کرده بود حالا در آوردیم. حضرت می فرماید حدثوا بها اشکال ندارد. این را خب اهل سنت قبول نمی کردند. معروفشان زیر بار نمی رفتند. سندش هم روشن نیست. قبول این مطلب خیلی مشکل است از نظر علمی واقعا سندی ندارد در کتاب کافی شریف آمده است. خود این شخص مجهول است. از عشائره قم است اما شناخته نمی شود. این ظاهراً یک مطلب بوده است. حالا این سؤالی که این وضعی را که این شخص داشته است نسبت به جدش فرض کنید اوایل قرن دو است سؤال این اشعری از امام جواد اوایل قرن سوم است. چون حضرت جواد دویست و بیست، دویست و بیست و دوشهادت ایشان است. بنابراین این بحث بوده است و لکن عرض کردم این در اصطلاح اهل سنت مثلاً حدیثه صحیفه. اصطلاحشان این است. صحیفه نه اینکه مثلاً فرض کنید پیش استادش بوده است و نوشته است و نوشته است این که اشکال ندارد که. صحیفه یعنی این را درک نکرده است در کتاب های جدش این را پیدا کرده است. صحیفه اشاره به اینکه اتصال ندارد به نحو و جاده است. نه اینکه مثلاً نوشته بوده است به او داده است. و علی ای حال در قرن دوم هم در موطع مالک آمده است که البته موطع مالک چون جنبه حدس هم دارد روایی صرف نیست قداستی است که در اهل مدینه قائل است. بعد نقل هم کردیم که به عبد العزیز در آوردی نسبت داده شده است که این حدیث صحیح است و عن رسول الله است و ابو سعید خدری. روایت ابو سعید خدری با روایت مرسل مالک یکی است. دو تا نیستند. دو تا راوی دارند و الا یکی است. و گفتیم در قرن سوم مشکلات سندی پیدا کرد لکن ظاهرش این است که احمد بن حنبل قبول کرده است. ظاهرش این است. و بخاری و

مسلم و بقیه شان قبول نکردند. الا در مراسیل ابو داود هست و در کتاب ابن ماجه. و الا آنها زیر بار نرفتند بقیه شان حدیث را به لحاظ سندی قبول نکردند و هدفشان هم این بخش از سند بود. این بخش از حدیث بود که اثبات تشریع شود. ناظر به مقام تشریع باشد. حالا این تا اینجا ببینیم در روایات ما و آن که به ائمه ما علیهم السلام نسبت داده اند چیست. قبل از اینکه این بحث را برسانیم به ائمه عرض کردم چون قول داده بودیم که کلمات حدیث را از کتاب احمد حنبل از مصنف. عرض کنم که مرحوم شیخ الشریعه حدیث را به مسند نسبت داده است. در آن مسندی که در زمان ایشان مطبوع بوده است این در ذیل اخبار مسند قباده دارد. دارد و من اخبار و هذه روایت عبد الله. ایشان مثل اینکه این کلمه را توجه نکرده است. یکی این. یکی اینکه در خود این حدیث آمده است که حدثنا عبد الله حدثنا أبي. لذا ایشان احتمال داده اند که این روایت مال خود مسند است. البته خب در این کتاب استاد هم اعتراض کرده اند که ایشان از پدرش نقل نمی کند از ابو کامل جهدری نقل می کند. بعد هم فرمودند لکن در همین مسند بعد از اینکه از این سند آورده است به یک سند دیگر از پدرش نقل کرده است. چون در مسند بعد از این حدیثی که اشاره کردم در این چاپی که داریم البته به همان چاپ قدیمی مراجعه کرده است این چاپ جدید در اختیار ایشان نبود هاست. ایشان در چاپ بعدی گفته است که حدثنا أبي. عرض کردم من آن روز در هر دو حدیث در نسخه مطبوع حدثنا أبي دارد. این نسخه محقق که انصافا خیلی زحمت کشیدند و شماره ۳۷ است. این با فهرستان ۵۴ تا است. این خیلی انصافا ای کاش این معیار شود عده ای از علمای ما بعضی از کتاب های قدیم به این نحو لا اقل احیا کنند. علی ای حال ایشان در هر دو از صفحه ۴۳۶ تا ۴۴۲ که این دو حدیث را آورده است پشت سر هم هر دو اش نوشته است حدثنا عبد الله حدثنا ابو کامل الجهدری اینجا هم نوشته است حدثنا عبد الله حدثنا سلط بن مسعود. دقت کنید. در حاشیه اش نوشته است فی میم زیاده حدثنا أبي و هو خطأ ان یکی هم نوشته است فی میم زیاده و ظاهر دو زیاده حدثنا أبي و هو خطأ. پس این خطا که الآن در کتاب ما در هر دو اش اسم پدرش نیست. برداشته اند. در این چاپ. حالا فرض کنید من می گویم این چاپ خدایی نکرده نمی خواهم بگویم مثلاً به شیخ الشریعه اعتراض داریم. خب حرف ما قشنگ است. مصدر علم می دهیم این بحث چیز ندارد که بگویم من یک چیزی فهمیدم آن آقا نفهمیده است. خب این در اختیار من هست در اختیار آن آقا نبود. پس یکیش این است که در این چاپی که شده است در هر دو حدثنا أبي ندارد. در این چاپ حالا نمی دانم چرا ایشان این کار را کرده است. دو جور زیادات عبد الله پدرش را آورده است. یکی با یک دایره سیاه و یکی هم یک جور دیگر. حالا نمی خواهم شرح دهم به خود مقدمه کتاب مراجعه شود. آن وقت ایشان در کتاب آن چاپ قدیم بعد از اینکه مسند عباد می آید نوشته است مثلاً زیادات عبد الله یا اخبار عبد الله. ایشان در این چاپ اگر ملاحظه کنید یک دایره سیاه رویش می گذارد. آن جاهایی که دایره سیاه گذاشته است زیادات عبد الله است. نه فقط در این مسند عباد. هر جای کتاب این روش این طوری کرده است. یک دایره

سیاه جلوی حدیث می گذارد. این دایره سیاه علامت اینکه این حدیث جزء زیادات است. جزء اصل کتاب نبوده است. پس بنابراین در این نسخه به قول ایشان محقق، اسم پدر ایشان در هر دو حدیث نیست. این یک نکته. یک نکته ای را که من عرض کردم چون دیگر وقت دارد تمام می شود ببینید در اینجا در آن سند اول اسحاق بن یحیی این نوه پسر عباد است. ببینید اسحاق بن یحیی عن عباد. قال ان من قضاء رسول الله ان المعدن جبار. حالا این عن عباد قال یعنی عباد خودش نوشته است؟ ان من قضاء رسول الله. می گویم ما خیلی فکر کردیم هم در اینجا هم در آن جای دیگر که اصلا خود آن نوشتار این نوه چه بوده است هنوز برای من روشن نیست. من عبارت را می خوانم تأکید بر این که خوب دقت کنید ظرافت ها را اهل سنت به دقت مراعات می کردند. ما ها تسامح داریم اجمالا. عن عباد. نوه می گوید عن عباد. قال ظاهرا عباد قال است دیگر. ان من قضاء رسول الله ان المعدن جبار و البئر جبار الی آخر. این هم روشن نیست آدم چه را بفهمد این عبارت که آیا عباد از پیغمبر شنیده است؟ آن وقت ببینید دقت عبد الله را. عبد الله باز آورده است عن اسحاق که همین نوه پسری است با سند دیگری. عن عباد. دیگر قال ندارد. ان من قضاء رسول الله المعدن جبار. ببینید چقدر دقت می کند. اینجا قال داشت اینجا قال ندارد. و ذکر نحو حدیث ابی کامل بطوله غیر انهما اختلاف فی الاسناد. ببینید دقت کنید. فقال ابو کامل فی حدیثه عن اسحاق عن عباد أو ان عباد قال من قضاء رسول الله. این سند اولی. و قال السلط، استاد دیگر ایشان. عن اسحاق عن عباد ان من قضاء رسول الله. در این قال ندارد. حالا ایشان ملا لغتی شده است. این دورا با هم دیگر ما از جهت دیگر ملا لغتی شدیم اصلا چه بود نوشته مال خود من می گویم خیلی فکر کردم بالأخره این نوشته مال عباد است یا مال نوه است؟ اگر مال نوه باشد خب باید نوه بگوید که پدر من از جدش اینگونه نقل کرد. حالا ما در این گیر کردیم که این نوشته آیا از پدر است یا از جد است. این یک نکته که حالا ما چون امروز وقت تمام شد فردا یک شماره این افضیه رسول الله که اینجا چند تا است. من خودم یک شماره گذاری کردم تا به حال می گفتم شانزده تا. مشکل این کار این است که بعضی هایش آیا دو تا قضا است یا یکی است. لذا این هم دیگر کسی بیاید مانور دهد که من به نظرم این قدر است این فایده ندارد عبارت این اختلاف ذوق می ماند. من این را خواندم مجموعش نوزده تا. حالا انشاء الله فردا عرض می کنم. به ذهن من نوزده تا می آید. عدد دیگر هم گفته شده است چون دیگر فایده ندارد این بحث ها. انشاء الله فردا متنش را می خوانم چون یکی از متون مهم است. از متن این دیگر وارد اتباع حدیث لا ضرر در میان شیعه. چون در این انتقال از این متن به حدیث شیعه هم یک مشکلی پیدا کرده است. یکی از مشکلات اینجا است یعنی. چون کاملا واضح است که شخصی به نام محمد بن عبد الله بن هلال از عقبه بن خالد عن ابی عبد الله این متن را نقل کرده است. حالا نوزده تا نباشد یک مقدارش هست. و واضح هم هست که متن یکی است. کاملا واضح است که متن یکی است و روایت همان روایت عباد است که به صورت ورقه بوده است نوشتاری بوده است. این کاملا واضح است. لکن یک قسمتش

مشکل دارد. ولذا مرحوم شیخ الشریعه سعی کرده است آن قسمت را با این مشکل حل کند. انشاء الله ما با این مناسبت البته مرحوم شیخ الشریعه هم اجمالا متنبه شده اند که روایت شیخ الشریعه با این متحد است. و سعی کرده اند یک مشکله ای که در روایت عقبه است که بعد این مشکل رسیده به فقه و استظهار حدیث و که حدیث را چطور معنا کنیم انشاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين